



کیمیا سماوات / خبرنگار

او هر بار با یک نویسنده درباره آداب و شرایط نوشتن اش حرف می زند

## بعدالتحریر | از هزاران داستانی که نمی دانید

تصویر و... که نه تنها خواننده و دیده بلکه لمس هم بشود. متن گویای این است که ما مدام در حال تکرار یک روند تاریخی-اجتماعی هستیم و انگار قرار نیست که این گذشته دست از سر ما بردارد. در ساختار کتاب شاهد آدم‌هایی هستیم که طبق سلیقه یک شخص نسبت به آدم‌های متفاوت قضاوت می‌کنند و این قضاوت فقط در حد قضاوت نمی‌ماند بلکه سعی می‌کنند آن را اجرا کنند، برای همین به «قلعه حسن صباح» ارجاع داده می‌شود و جایی که صالح مستقر است، مانند آن قلعه درآمده است. همین تکرار است که قلیچ را به ترس انداخته و دلهره تجدید گذشته را دارد. در نتیجه تاوان حرکت آدم‌هایی که شورش می‌کنند را عده دیگری از مردم که دخیل نبودند می‌دهند مانند حمله به سفارت آمریکا، انگلیس و...

یا در قصه‌های اسید پاشی می‌بینیم آدم‌هایی تصمیم می‌گیرند چیزهایی را که به باورشان زشت و جزو منکرات است حذف کنند و تاوان آن را خانواده‌ها، ملت و فرهنگ می‌دهند. مشکل این‌جا بود که صالح آنقدر درگیر امور دیگر بود که عشق مؤنث در زندگی او جایی نداشت و حتی از محبت به پدر و مادرش شانه خالی می‌کرد. در انجمن‌های متفاوت و سازمان مجاهدین خلق و... شاهد یک ایدئولوژی هستیم که دردی بزرگ است. ما باید بیشتر درباره آن صحبت کنیم و به دنبال معالجه باشیم. خطر این‌جاست که افرادی مثل صالح فکر می‌کنند قانون و جامعه مشکلات را حل نمی‌کند پس خودشان دست به کار می‌شوند و شخصاً به کوچه و خیابان می‌روند و شروع به اجرای عدالت می‌کنند. فرق جامعه‌ای که متمدن است و رشد کرده با جامعه بدوی در چیست؟ ما در جامعه ابتدایی می‌بینیم که آدم‌ها خودشان برای اجرای عدالت به صورت فردی، خانوادگی یا قبیله‌ای آستین بالا می‌زنند ولی در جوامع متمدن قوانین به روی کاغذ می‌آیند و هرکس وقتی دچار مشکلی شد، حقی از او خورده شد، ملکش به تصرف درآمد یا به مال و ناموسش تعدی شد برای گرفتن حق و حقوقش به قانون رجوع می‌کند و این در گوشه‌ای از ذهنش نقش بسته که مرجعی وجود دارد به نام قانون؛ اما این استدلال که هرکس به شخصه عدالت

سال‌های ۶۴، ۶۵ با رزمنده‌ای آشنا شدم که برایم تعریف کرد در محله‌شان چطور از شر زن و مرد‌های فاسد راحت می‌شدند. در آن زمان من اصلاً به فکر نوشتن نبودم، بعدها که با چند موضوع دیگر مواجه شدم و حوادثی که در آن سال‌ها رخ می‌داد مثل قتل‌های زنجیره‌ای، اسید پاشی و دیدن آن مصداق واقعی در گذشته باعث شد ایده نوشتن کتاب «گورسفید» به ذهنم برسد. تمام دغدغه من زمان نوشتن «گورسفید» این بود که ممکن است چاپ نشود. دنبال راه‌حلی بودم که از پس مطلب بخوبی بریایم، پیام خودم را بدرستی برسانم و همچنین موضوع کتابم، تاریخ مصرف نداشته باشد و مخاطب فقط یک خبر و حادثه را نخواند بلکه به لایه‌های متن وارد شود و پیامی عمیق دریافت کند.

قصدم این بود نشان دهم لایه‌های این تفکر که فردی سعی می‌کند شخصاً عدالت را برقرار کند از کجا می‌آید. من هرگز به ادامه متن و این‌که جلد دوم داشته باشد فکر نکردم اما تمام حسرت‌م این بود که نتوانستم درباره استاد و راهنمای صالح در متن حرف بزنم. او یکی از شخصیت‌هایی است که در متن حذف شده، کسی که به صالح مجوز می‌دهد و می‌گوید تو می‌توانی این کار را پیش ببری.

من همیشه انتهای داستان‌م را می‌دانم و بعد شروع به نوشتن می‌کنم. ممکن است گاهی تغییرات جزئی در آن وارد کنم اما کلیت ماجرا عوض نمی‌شود و از آغاز، پایان «گورسفید» همین بود.

تمام اهتمام من این بود بگویم درست است که صالح کشته شد اما تفکر و راه او از بین نرفته و زنده است. شیوه روایت نقلی نیست و سعی کردم با تصویرسازی دقیق و جزئی داستان، موجب شوم مخاطب متن را لمس کند. سه نوع داستان وجود دارد: داستان‌های شنیدنی، داستان‌های دیدنی و داستان‌های لمس‌شدنی. این موضوع برای نویسنده سه استراتژی مختلف است که چطور مخاطب خودش را به متن وارد کند. من عاشق لمس متن و داستان هستم و سعی کردم علاوه بر دیدن از حواس پنج‌گانه خواننده هم استفاده کنم؛ بو و عطر، صدا،

### ← مجید قیصری دانش‌آموخته

رشته روانشناسی است و به گفته خودش اولین بار سال سوم دبیرستان از طریق معلمی به نام آقای «سرمدی» با کلمه روانشناسی مواجه می‌شود و پی می‌برد که این رشته به دلیل سروکار داشتن با آدم‌ها و کالبدشکافی درون آنها چقدر شیرین و جذاب است. سال ۱۳۶۸ وارد دانشگاه می‌شود و بعد از اتمام این رشته، تغییر گرایش داده و به ادبیات روی می‌آورد. او در این یادداشت برایمان از فضای کتاب «گورسفید» و هدف نوشتن آن می‌گوید. در پرونده کاری مجید قیصری آثار بسیاری از جمله «رمان گور سفید»، «مجموعه داستان جشن همگانی ۱۳۹۵»، «مجموعه داستان ننگ‌بان تاریکی»، «زیرخاکی»، «دیگر اسمت را عوض نکن»، «طناب‌کشی» و... دیده می‌شود.

# گورسفید، تکرار تاریخ



را اجرا کند متأسفانه از بین نرفته و حتی در ایران امروز هم مشاهده می‌کنیم. در داستان گورسفید هم می‌بینیم وقتی صالح کشته می‌شود گروه و افرادش راه او را ادامه می‌دهند و تفکر صالح از میان برداشته نمی‌شود. وقتی کسی یک خطایی را انجام می‌دهد که خارج از عرف است و دستش به خون آلوده است، مدام نگاهش به پشت سر است و می‌ترسد. این یکی از ویژگی‌هایی است که در متن به‌طور مکرر دیده می‌شود. در داستان نمادهایی مثل دیوار که گویای جدایی و انفکاک تفکرها از هم است، مادر که نماد تفکر سنتی و مذهبی در جامعه ما یا نمادهایی مانند آن درخت توت پیر مشاهده می‌کنیم که هر مخاطبی برداشت‌های متفاوتی از آن دارد. هرچند وقت یک‌بار شاهد اخباری هستیم که ما را شوک زده می‌کنند. در تمام نقاط دنیا شاهد قتل‌های سریالی هستیم این‌طور نیست که فقط در یک نقطه آن را ببینیم، تمام این‌ها یا ریشه‌های روانی و شخصی دارد یا انگیزه‌های اقتصادی یا ممکن است مانند فیلم پدرخوانده دنبال یک قدرت‌نمایی سیاسی یا تجاری باشند. ما نمی‌دانیم کدام آدم‌ها بیمارند و ممکن است دست به چه کارهایی بزنند. چه در جوامع مدرن، چه در جوامع دیکتاتوری و چه در جوامع مردمسالار. چیزی که من سعی کردم نشان دهم این بود که قتل‌های زنجیره‌ای در ایران کم‌تر از جاهای دیگر بوده و هست اما ریشه در تفکرات اشتباهی دارد که شاید با یک اطلاع‌رسانی صحیح یا آگاهی‌سازی ناظر این باشیم که دیگر این اتفاق‌ها تکرار نشوند. ■

